

استراتژی نفتی آمریکا در خلیج فارس و تاثیر آن بر منافع ملی ایران در بخش نفت (۱۹۹۰-۱۹۷۹)

دکتر نعمت احمدی نسب

استادیار گروه تاریخ و باستان شناسی، واحد تهران مرکز، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

معصومه شیرکوند

دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ مطالعات خلیج فارس، دانشکده ادبیات و علوم انسانی گروه تاریخ و باستان شناسی،

واحد تهران مرکز، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

z.shirkavand@yahoo.com

چکیده:

"نفت" یکی از کالاهای استراتژیک و با ارزش ترین منبع انرژی جهان است که کشورها به منظور دستیابی به منابع نفتی و رسیدن به سطح بالاتری از توسعه، از هیچ کوششی فروگذار نخواهند کرد.

بررسی سیر تحولات تاریخی در بازار نفت جهان، گویای این واقعیت است که ایالات متحده آمریکا بعنوان بزرگترین مصرف کننده انرژی در جهان، برای تحکیم موقعیت جهانی خود، بیش از پیش به این کالای استراتژیک نیازمند است و همین مساله سبب شده است که این قدرت برای رسیدن به اهداف خود در زمینه تامین امنیت انرژی از هیچ گونه اقدامی فروگذار ننماید. استفاده از زور و یکجانبه گرایی، استمرار روابط با عربستان، استفاده از ابزار تحریم برای مهار جمهوری اسلامی ایران بخشی از اقدامات این قدرت در تحمیل اراده خود بر عرصه انرژی جهان است. این کشور با اعمال این سیاستها در منطقه خلیج فارس درصدد است سلطه خویش را در نظام بین الملل تثبیت و آن را بر سایر مناطق دنیا تحمیل نماید. تحمیل اراده این قدرت با استفاده از ابزار تحریمها، از یک سو صدمات فراوانی را به اقتصاد ایران و از دیگر سو بر قیمت جهانی نفت وارد کرده است.

واژگان کلیدی: آمریکا، خلیج فارس، ایران، نفت، تحریمها

مقدمه

آمریکا یکی از بزرگترین کشورهای است که تا کنون تأثیرات بسزایی در عرصه معادلات نفتی جهان داشته است. این کشور با تولید روزانه هفت تا ۸ میلیون بشکه نفت خام از بزرگترین تولیدکنندگان مطرح نفت جهان است. در عین حال این کشور بزرگترین مصرف کننده نفت جهان است و امروز نزدیک به ۲۰ میلیون بشکه نفت در روز مصرف می‌کند. این میزان مصرف، وابستگی آن به واردات را شدت می‌بخشد. ضمن اینکه این مساله باعث شده استراتژی های نفتی زیادی را برای دسترسی به نفت طراحی کند.

از این رو پیگیری سیاست نفتی برای کشور بزرگی همچون ایالات متحده، بسیار فراتر از صرف تأمین احتیاجات این کشور در حوزه صنعت و اقتصاد است. خاورمیانه و به سخن دقیق‌تر خلیج فارس نیز مخزن انرژی دنیا محسوب می‌شود که از دیر باز توجه قدرت های بزرگ را به خود جلب کرده است.

کنترل روند تولید و عرضه ذخایر نفتی خلیج فارس و تقویت پیوند با کشور های تولید کننده نفت در حاشیه جنوبی خلیج فارس جزء مهم ترین اهداف استراتژی نفتی ایالات متحده در این منطقه است همچنین تشدید تحریم سرمایه گذاری در بخش نفت و گاز ایران و اعمال تحریم های بی سابقه علیه فروش نفت کشور جزء مهم ترین پیامدهای پیگیری استراتژی نفتی ایالات متحده در سال های ۱۹۷۹-۱۹۹۰ در حوزه منافع کشور می‌باشد.

این مقاله تلاش دارد استراتژی نفتی آمریکا در حوزه خلیج فارس را در طی سال های ۱۹۷۹-۱۹۹۰ یعنی از پیروزی انقلاب اسلامی تا حمله عراق به کویت را بررسی نموده و تأثیر سیاست های آمریکا در حوزه نفت بر منافع ملی کشور را بیان نماید

تحریم نفتی ایران از که از دوران معاصر آغاز و تا کنون ادامه داشت، از یک سو باعث شد شرکت های نفتی آمریکایی از سرمایه گذاری در طرح های نفت و گاز ایران منع و روابط بازرگانی با ایران نیز یک جانبه قطع شود و از سوی دیگر مشکلاتی را برای ایالت متحده و کشورهای مصرف کننده نفت بدنبال داشته باشد، باعث بروز مشکلات زیادی برای ایران و دیگر کشورهای خاورمیانه شد که کاهش درآمدهای نفتی ایران به دلیل از بین رفتن بازارهای صادراتی مهم ترین این مسائل بود.

حال با توجه به اهمیت این موضوع ضرورت دارد، سیاستمداران و مسئولان وزارت نفت نسبت به تبیین راهکارهایی برای جایگزینی درآمدهای نفتی و از بین رفتن وابستگی نفتی کشور اقدام کنند تا از این طریق شاهد ثبات در اقتصاد ایران باشیم.

سلطه آمریکا بر بازار نفت

" ایالات متحده همواره توجهی محوری به بازار نفت جهان داشته و تلاش کرده کنترل خود را بر روند بازار اعمال کند. این سیاست به ویژه در ارتباط با خلیج فارس به عنوان مخزن انرژی جهان و گلوگاه صادرات نفت به اجرا درآمده است. علاوه بر این همواره در تلاش بوده تا از تسلط رقبا یا دشمنان بر منابع نفت خلیج فارس جلوگیری کند." (امین زاده و خداپرست، ۱۳۹۱: ۱۱)

یکی از دیدگاه‌های مهمی که در حوزه اقتصاد سیاسی بین‌الملل، رفتار آمریکا را در بازار نفت توضیح می‌دهد، نظریه " ثبات هژمونیک " است.

" نظریه ثبات هژمونیک در روابط بین‌الملل از زیر شاخه‌های مکتب رئالیسم است که براساس آن گفته می‌شود جریان منظم و با ثبات اقتصاد بین‌المللی مستلزم مدیریت یک قدرت برتر است. قدرت برتر یا هژمون از یک سو دارای بزرگترین و قوی‌ترین قابلیت‌دهی اقتصادی همراه با سطح بالایی از نیروی نظامی و نفوذ ایدئولوژیک است و از سوی دیگر مروج فعال اقتصادی لیبرال در عرصه بین‌الملل به حساب می‌آید." (میرترابی - ۱۳۸۷: ۷۲-۷۱)

ثبات هژمونیک به شرایطی در عرصه نظام بین‌الملل اطلاق می‌شود که یک کشور دارای تفوق در زمینه‌های مختلف با ایجاد قواعد و رژیم‌های قدرتمند بین‌المللی، ثبات و تعادل سیستم را حفظ کرده و سایر کشورها را وادار می‌کند تا آن قواعد را رعایت کنند.

بنابراین، ایجاد نظم و قواعد و هنجارهای حاکم در نظام بین‌الملل برعهده قدرت هژمون است و صعود و نزول این قدرت تأثیر فراوانی بر ثبات و عملکرد سیستم دارد. در این نظریه، هژمون به کشورهای اطلاق می‌شود که دارای قدرت برتر در ابعاد مختلف است، ایجاد و تسلط بر قواعد و رژیم‌های بین‌المللی را ضمانت کرده و براساس آنها نظم و ثبات بین‌المللی را پدید می‌آورد. (امین زاده و خداپرست، ۱۳۹۱: ۱۲)

بر این اساس ما در طول تاریخ با دو هژمون از این دست مواجه بوده‌ایم که در دوران آنها اقتصاد جهانی لیبرال از رشد و توسعه فراوانی برخوردار بوده است، به شکلی که از آن دوران تحت عنوان دوران‌های طلایی اقتصاد جهان نام می‌برند. انگلستان طی قرن نوزدهم و اوایل قرن

بیستم و آمریکا در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، نمونه‌هایی هستند که گیلپین به آنها اشاره می‌کند. (قنبرلو، ۱۳۸۵: ۷۲)

هژمون گرایی آمریکا در خاورمیانه

هژمون گرایی آمریکا در خاورمیانه که با هدف سیطره بر ذخایر نفت منطقه اجرا شد، به سه دوره متمایز تقسیم می‌شود:

۱- دوره نخست که سال‌های ۱۹۲۰-۴۵ را در بردارد، آمریکا تلاش کرده تا جای پایبی در منطقه پیدا کند و نفوذ خود را گسترش دهد.

۲- دوره دوم که سال‌های ۱۹۴۶-۷۱ را در بر دارد، دوره رقابت و شراکت هم‌زمان با قدرت موثر به جامانده در منطقه یعنی بریتانیا بود که در نهایت به خروج نیروهای نظامی انگلیس از بخش عمده منطقه منجر شده است.

۳- دوره سوم که از سال ۱۹۷۲ آغاز شده است، آمریکا به عنوان قدرت فرمانفرما منطقه‌ای بی‌رقیب در خاورمیانه، سیطره خود را ضمن جلب همکاری با متحدان منطقه‌ای خود، تحکیم بخشیده است.

الف- دوره نفوذ به خاورمیانه (۱۹۴۵-۱۹۲۰)

به عقیده کارل براون نویسنده و مترجم آلمانی در این زمینه معتقد است که "خاورمیانه یک نظام نفوذپذیر است که به صورت استثنایی در معرض دخالت و کنترل خارجی قرار دارد" (میرترابی، ۱۳۹۱: ۲۳۴)

توجه و نفوذ به خاورمیانه از چنان اهمیتی برخوردار است که به کشورهای پیشرفته این نکته را یادآوری می‌کند که بدون توجه به خاورمیانه استراتژی ملی شان ناقص خواهد بود. این حضور ایجابی و یا سلبی در واقع از عناصر اصلی استراتژی ملی تمام بازیگران است که می‌خواهند در سطح جهانی ایفای نقش نمایند. بر این اساس نفوذ و مداخلات خارجی ناشی از نظام بین‌الملل همواره یکی از ویژگی‌های پایدار خاورمیانه بوده است. (راتلیج، ۱۳۸۵: ۸۲)

واقعیت این است که آمریکا به واسطه عواملی همچون وجود ذخایر عظیم نفت در داخل کشور، دور بودن از منطقه خاورمیانه و پیشینه ضعیف حضور در این منطقه، دیرتر از رقبایی همچون بریتانیا و فرانسه به عرصه رقابت‌های نفتی در خاورمیانه وارد شد. در جریان جنگ

جهانی اول که اهمیت نفت در رقابت قدرت بیش از پیش نمایان شد، انگلیسی‌ها به فکر گسترش حضور خود در مناطق نفت خیز منطقه افتادند. در این زمان با وجود آنکه انگلیس امتیاز نفتی در ایران بدست آورده بود، مایل بود منابع احتمالی نفت در منطقه بین النهرین (عراق) که جزو قلمرو امپراطوری عثمانی قرار داشت را نیز در اختیار بگیرد. (میرترابی، ۲۳۵: ۱۳۹۱)

پس از جنگ جهانی اول، کنترل منابع نفتی بین النهرین به منشا اختلافی بزرگ بین بریتانیا، فرانسه و ایالت متحده تبدیل شد. انگلیس و فرانسه تلاش کردند در چارچوب موافقتنامه "سن ریمو" در سال ۱۹۲۰ به اختلافات خود از جمله بر سر تقسیم منابع نفتی منطقه پایان دهند اما این توافق خشم آمریکا را برانگیخت. در نهایت در پی فشار شدید ایالات متحده، بریتانیا ناچار شد در نفت بین النهرین سهمی نیز برای آمریکا در نظر بگیرد. (قنبرلو، ۷۵: ۱۳۸۵)

از این زمان به بعد، نفت به عنصری محوری در روابط قدرتهای بزرگ با کشورهای منطقه تبدیل شد؛ پدیده‌ای که تا به امروز نیز همچنان به قوت خود باقی مانده است. این مساله که علاقه به نفت، جایگاه برجسته‌ای در شکل‌گیری روابط بریتانیا و پس از آن ایالت متحده با منطقه داشته است کاملاً آشکار است و با اسناد متعددی به شکل تاریخی قابل اثبات است.

سیاست‌های تقریباً تمام بازیگران عمده خارجی در قبال این منطقه، اصولاً با توجه به میزان نیاز آنها به نفت تنظیم میشود. برای مثال در ماجرای استقلال عراق و نتیجه نهایی آن، تابع منافع شرکت نفت عراق بوده است و یا براندازی دولت مصدق در ایران از اساس هر چند نه به طور کامل به مساله ملی کردن شرکت نفت ایران و انگلیس مرتبط بود. در همین راستا بود که ایالت متحده در سال‌های بعد پیوندهای نزدیکی با ایران و عربستان برقرار کرد هر چند که چنین پیوندهایی در دوران خود مشکلات فراوانی به همراه داشت. (میرترابی، ۱۳۹۱: ۲۳۶)

بنابراین یادآوری این نکته نیز ضروری است که بر اساس مستندات فوق تمامی اتفاقاتی که در منطقه خاورمیانه رخ داده است، از جمله جنگ‌های منطقه‌ای همگی با هدف دستیابی به ذخایر نفتی خاورمیانه بوده است؛ «در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ میلادی به طور کلی روند افول امپراطوری بریتانیا در برابر قدرت‌های درحال ظهور ایالت متحده و آلمان کاملاً مشهود بود. در این مقطع زمامداران بریتانیا به طور کلی ترجیح دادند در عرصه جهانی خود را به قدرت در حال ظهور ایالت متحده نزدیک کند. (امین زاده و خداپرست، ۱۳۹۱: ۱۶)

ب- دوره شراکت و رقابت منافع با انگلیس (۱۹۷۱-۱۹۴۶)

در دوره پس از جنگ جهانی دوم تا اوایل دهه ۱۹۷۰ آمریکا به صورت قدرتی بی رقیب در سطح جهان پدیدار شده بود. در این زمان آمریکا در استراتژی نفتی خود در ارتباط با منطقه خاورمیانه و به ویژه خلیج فارس اهداف ویژه ای را در پیش گرفت که بر پایه دو ستون اصلی به شرح زیر قرار داشت. این دو سیاست در سال های بعد همچنان حفظ شد و در عین حال عناصر تازه ای به سیاست نفتی آمریکا برای حفظ سیطره جهانی خود از راه نفت اضافه گردید. (پوراحمدی، ۱۳۸۶: ۲۸)

زمانی که عظمت ذخایر نفت خلیج فارس روشن شد، تلاش آمریکا برای اعمال سیطره بر این ذخایر نیز آغاز گردید؛ تلاشی که در این مقطع چندان ارتباطی با نیاز این کشور برای واردات نفت از منطقه نداشت بلکه در راستای هژمونیک گرایی آن بود. این وضع امروز نیز با اندک تغییری همچنان ادامه دارد. اگر ایالات متحده تمامی نیازهای نفتی خود را در داخل تأمین کند و هیچ نیازی به واردات نفت نداشته باشد همچنان به دنبال مهار جریان جهانی نفت خواهد بود حتی اگر این کار به خاطر جلوگیری از سلطه دیگران بر بازار نفت باشد. (میرترابی، ۱۳۹۱: ۲۳۶-۲۳۵)

بنا به اظهارات تحلیلگران، عطش سیری ناپذیر ایالات متحده به منابع نفتی درحالی است که آمریکا با اعمال هر سیاستی از جمله سلطه و نفوذ بر خاورمیانه سعی دارد تا خود به تنهایی و بدون هیچ گونه رقیب بر بازار جهانی تسلط ویژه یابد. در میان منطقه البته موقعیت خلیج فارس به لحاظ نفتی از امتیاز ویژه ای برخوردار است و این همان نکته ای است که می بینیم علاوه بر اینکه کشورهای عربی سعی می کنند نامی جعلی به این خلیج اطلاق کنند برخی کشورهای غربی نیز بی رغبت به این مساله نیستند. دلیل این مساله به اهمیت خلیج فارس و ذخایر نفتی آن از سویی و وجود مناسبات نزدیک و همکاری های استراتژیک بین غرب و کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس از سوی دیگر بر می گردد. (یرگین، ۱۳۷۴: ۲۳۸)

کنترل بر خاورمیانه و نفت آن، ستون اصلی سیاست خارجی ایالات متحده برای بیش از پنجاه سال بوده است. ایالات متحده در دوره پس از جنگ جهانی دوم در تأمین این هدف با سه چالش عمده روبرو شد که عبارت بودند از: نفوذ بریتانیا و فرانسه در منطقه، چالش مربوط به اتحاد شوروی و هم پیمانان آن در منطقه و در نهایت مبارزات ضد استعماری مردم کشورهای منطقه.

حفظ کنترل بر نفت از جمله سیاست هایی است که تا کنون مداخلات فراوانی را از سوی قدرت های بزرگ در منطقه رقم زده است.

با وجود آنکه ایالات متحده در دوره پس از جنگ جهانی دوم، موقعیت نفتی خود را در خاورمیانه گسترش بخشید، اما همچنان حضور گسترده‌ای در منطقه نداشت. در این زمان منافع نفتی ایالات متحده در خاورمیانه در چارچوب ائتلاف گسترده این کشور با بریتانیا و با تکیه بر حضور نظامی انگلیس دنبال می‌شد. (یرگین، ۱۳۷۲: ۲۸۳)

امریکا پس از خروج نیروهای نظامی انگلیس از منطقه خلیج فارس، ابتدا تلاش کرد بر پایه دکترین دو ستونی نیکسون، نظم دلخواه خود را با مشارکت دادن ایران و عربستان در منطقه اعمال کند و پس از بروز انقلاب در ایران، به کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس و تا اندازه‌ای به عراق برای مهار قدرت ایران تکیه کرد و در عین حال توانمندی نظامی خود را در منطقه با ایجاد نیروی واکنش سریع (در دوره کارتر) و سپس اعزام ناوگان برای اسکورت نفت کش‌ها (در دوره ریگان) افزایش داد. (یرگین ۱۳۷۶-۱۳۷۴: ۲۴۰)

به این ترتیب می‌توان گفت ایالات متحده آمریکا از اوایل دوره جنگ سرد تلاش برای اعمال سیطره بر منابع نفت خیز خلیج فارس را دنبال آغاز کرد و به تدریج به واسطه سیری از رخدادها، هر چه بیشتر در تحولات منطقه درگیر شد و به موازات آن حضور مستقیم تر و پرهزینه تری را در پیش گرفت. با این حال هزینه این حضور به طور فزاینده رو به افزایش بوده است. هزینه‌ای که بنا به گفته‌های مقامات امریکایی روز به روز افزایش می‌یافت تا از این طریق بتواند تمامی اهداف خود را برای سلطه در این منطقه عملیاتی کند.

ج- دوره هژمونی مسلط ضمن جلب همکاری محدود متحدان منطقه‌ای (۱۹۷۲ تا کنون)

در پی تکمیل خروج نیروهای نظامی انگلیس از منطقه شرق کانال سوئز تا سال ۱۹۷۱، ایالات متحده به تنها قدرت فرامنطقه‌ای مسلط در بخش عمده مناطق نفت خیز خاورمیانه تبدیل شد. در این زمان آمریکا در راستای تحکیم هژمونی خود، سعی کرد در جلب همکاری محدود قدرت‌های منطقه‌ای بکوشد. آمریکا در دهه ۱۹۷۰ موقعیت هژمون در بازار نفت را با تهدیدی جدی روبرو دید.

بخشی از این موقعیت هژمون، از توان اقتصادی بی‌رقیب و پول مسلط آمریکا در نظام مبادلات مالی و از جمله تجارت نفت ناشی می‌شد. از دست رفتن این موقعیت مسلط، به شرایط ابهام و نوسان در بازار نفت دامن زد. آمریکا در اوایل دهه ۱۹۷۰ به واسطه ضعف توان رقابت اقتصادی خود ناگزیر شد ارزش دلار را شناور سازد. شناور شدن ارزش دلار، به شناور شدن بهای

نفت در بازار کمک کرد و در عین حال توانایی بازیگری شماری از تولید کنندگان عمده در بازار به ویژه تولید کنندگان حوزه خلیج فارس را افزایش داد. (میرترابی، ۱۳۹۱: ۲۵۳)

آمریکا در این مقطع ناگزیر به مصالحه و پذیرش نقش (هرچند محدود) برای بازیگران جدید بود. سیاست دو ستونی نیکسون در همین مقطع مطرح شد و برپایه آن آمریکا به ایران و عربستان نقش بیشتری در تأمین امنیت منطقه حساس خلیج فارس اعطا کرد. در عین حال صاحب نظرانی همچون رابرت گیلپین بر این باورند که ایالات متحده از دهه ۱۹۷۰ به بعد، رویکرد تنگ نظرانه تری در حوزه اقتصاد بین الملل در پیش گرفته و شیوه رفتار آن، مصرف با هزینه دیگر کشورها بوده است. (حسین پور احمدی، ۲۴۵-۲۴۴)

در دهه ۱۹۷۰ تنها توان رقابتی اقتصاد آمریکا در برابر رقبا آسیب ندید بلکه موقعیت این کشور در تولید نفت نیز رو به افول رفت. البته همان گونه که پیش از این توضیح داده شد روند نزولی سهم آمریکا در تولید نفت جهان با افزایش سریع تولید نفت در خاورمیانه در دوره پس از جنگ جهانی دوم آغاز شده بود. با این همه تولید نفت در آمریکا در سال ۱۹۷۰ به اوج خود رسید و پس از آن روند نزولی پیدا کرد این در حالی بود که رشد مصرف همچنان به سرعت ادامه داشت. (میرترابی، ۱۳۹۱: ۲۵۳)

این پدیده به معنای تشدید روند وابستگی آمریکا به نفت وارداتی بود و به نوبه خود تمایل این کشور را برای تحکیم موقعیت خود در منطقه نفت خیز خلیج فارس تقویت کرد. این گرایش با خروج نیروهای نظامی انگلیس از منطقه شرق کانال سوئز همزمان شد و در نتیجه آمریکا به طور فزاینده حضور گسترده تری در منطقه پیدا کرد. تحولات ژرف دهه ۱۹۷۰ سبب شد افزون بر دو استراتژی ذکر شده در بالا، سیاست های تازه ای را برای استمرار هژمونی خود در پیش گیرد. (همان: ۲۵۵)

تأمین انرژی در عرصه سیاست خارجی

وابستگی رو به افزایش به انرژی وارداتی از جمله نفت از بزرگترین چالش های اقتصادی و امنیتی آمریکا است و با گذشت زمان نیز بر شدت آن افزوده می شود. این مساله واقعیتی است که در گزارش های تحلیلی سیاست سازان آمریکا تأیید شده است. البته قابل انکار نیست که تجارت نفت با واحد دلار - که آمریکایی ها در جهت تثبیت آن فعالانه تلاش کرده اند - امتیاز بزرگی برای

اقتصاد آمریکا بوده است. اما هرگز نمی‌تواند چالش وابستگی به نفت خارجی را تعدیل کند. (میرترابی، ۱۳۹۱: ۲۵۹)

از پایان جنگ جهانی دوم به بعد، وابستگی به نفت خارجی به عنوان یکی از متغیرهای مهم جهت دهنده به عمل‌گرایی در سیاست خارجی ایالات متحده نقش ایفا کرده است. بارزترین مثال این قضیه، توسعه روابط دوستانه این کشور با عربستان سعودی است که کمپانی نفت عربستان-آمریکایی (آرامکو) در مقام یکی از تولیدکنندگان بزرگ نفت جهان در آن سرمایه‌گذاری کرده است. (موسوی، ۱۳۸۹: ۲۹۹)

در مجموع، سیر افزایشی وابستگی ایالات متحده به انرژی‌های فسیلی به خصوص نفت، از سال‌های پس از جنگ جهانی دوم تا به حال و همچنین چشم‌انداز آینده، پیوند عمیقی بین سیاست انرژی و سیاست خارجی این کشور برقرار کرده است، به گونه‌ای که فهم و شناخت هیچ یک بدون دیگری امکان‌پذیر نیست. (قنبرلو، ۱۳۸۵: ۲۳۳)

دکترین کارتر

پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ تغییرات اساسی در منطقه خلیج فارس بوجود آورد که برای سیاستمداران آمریکایی غیر قابل تصور بود. این تحول که نابودی ستون نظامی دکترین نیکسون را در منطقه خلیج فارس به همراه داشت حادثه تلخ و ناگواری بود که برای آمریکا در خاورمیانه ارزیابی شد و بعد از جنگ جهانی دوم عظیم‌ترین و حساس‌ترین تحول خاورمیانه به شمار می‌آمد که نه تنها منافع آمریکا بلکه منافع دیگر قدرت‌ها را در منطقه به خطر انداخته بود. (قنبرلو، ۱۳۸۵: ۲۶۲)

عدم شناخت کافی نسبت به انقلاب اسلامی و رهبری آن و سرعت وقوع حوادث و تصمیم‌گیری‌های سریع گردانندگان انقلاب اجازه تجزیه و تحلیل را به آمریکا نمی‌داد. از طرف دیگر حضور ارتش سرخ شوروی سابق در افغانستان در سال ۱۹۷۹ به بهانه حمایت از حکومت طرفدار شرق در آن کشور و احتمال اشغال بلوچستان پاکستان و ایران و اعلام بلوچستان آزاد و در یک کلام خطر گسترش نفوذ کمونیسم در منطقه آن چنان سیاستمداران آمریکا را مبهوت کرده بود که نمی‌دانستند دست به چه کاری بزنند و چه سیاستی را در برخورد با مشکلات و مسائل پیش آمده اتخاذ نمایند.

در همین رابطه کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا در ۳ ژوئن ۱۹۸۰ دکتورین خود را در خصوص تهدیدها نسبت به خلیج فارس و منافع آمریکا در منطقه چنین اعلام کرد: بگذارید موضع خود را کاملاً روشن کنیم. هرگونه کوشش بوسیله هر قدرت خارجی به منظور تحت کنترل درآوردن منطقه خلیج فارس به منزله تهدید و حمله به منافع حیاتی ایالات متحده آمریکا محسوب شده، لذا با وسایل لازم از جمله نیروی نظامی دفع خواهد شد. (خدادادی، ۱۳۸۱: ۹۰)

با توجه به این دیدگاه آمریکا دوباره به سیاست آیزنهاور رجوع کرده و درصدد دخالت نظامی مستقیم در منطقه برمی آید. هسته اصلی این سیاست عبارت بود از حمایت کشورهای مورد نظر غرب حتی با دخالت نظامی و اعزام نیرو، در همین رابطه گروگانگیری جاسوسان آمریکایی در تهران اتفاق می افتد و ژست ابرقدرتی آمریکا دستخوش دگرگونی عظیمی می گردد و توطئه‌ها و نقشه‌های آمریکا با افشاگری اسناد به دست آمده از سفارتخانه آن کشور در تهران توسط دانشجویان پیرو خط امام افشا و به سراسر جهان مخابره و پخش می گردد. لذا از این پس آمریکا سیاست‌های زیر را اتخاذ نمود.

- ۱- سیاست دوستونی به یک ستونی (عربستان) تقلیل یافت.
- ۲- ایجاد نیروهای واکنش سریع به دستور کارتر
- ۳- ایجاد و توسعه پایگاه‌های نظامی در منطقه خلیج فارس
- ۴- همیاری در ایجاد شورای همکاری خلیج فارس توسط کشورهای عرب حوزه خلیج فارس غیر از عراق
- ۵- موضع‌گیری آمریکا به نفع عراق در جنگ عراق علیه ایران.

دکترین ریگان (مناقشه خفیف)

ریگان رئیس جمهور آمریکا در سال ۱۹۸۱ اهداف آمریکا را در منطقه خلیج فارس در گزارشی به‌کنگره کشورش این گونه تشریح کرد:

- ۱- دسترسی به نفت خلیج فارس برای دفع نیازهای نفتی بلوک غرب و حفاظت از کشتی‌رانی منطقه در برابر خطرات احتمالی از طرف دول دشمن.
 - ۲- متوقف کردن توسعه طبعی‌های شوروی سابق در منطقه
 - ۳- تقویت روابط تجاری و اقتصادی و سیاسی آمریکا با کشورهای حاشیه خلیج فارس.
- ریگان آن گاه راه‌حل‌های زیر را برای دستیابی به اهداف فوق به‌کنگره ارائه داد.

- ۱- کمک به کشورهای متحد دولت آمریکا در منطقه خلیج فارس
 - ۲- تقویت بنیه دفاعی و نظامی و اقتصادی کشورهای فوق
 - ۳- تقویت حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس
 - ۴- به نمایش گذاشتن نقش آمریکا در حمایت از برقراری امنیت در منطقه
 - ۵- تلاش و کوشش برای حل مناقشات موجود بین اعراب و اسرائیل
 - ۶- تقویت روابط مالی و تجاری اقتصادی و همکاری تکنولوژیکی با کشورهای منطقه
 - ۷- توسعه گسترش روابط فرهنگی با ملل منطقه
- آمریکا برای اجرای سیاست‌های فوق تکیه اصلی خود را به عربستان اختصاص داد و در همین رابطه شروع به تجهیز نظامی این کشور کرد. (خدادادی، ۱۳۸۱: ۸۹)
- همان‌طور که در دکترین‌های ارائه شده توسط رؤسای جمهور آمریکا گفته شد این کشور بعد از اواخر دهه ۱۹۷۰ م با مشکلاتی در سیاست خارجی‌اش مواجه شد. این مشکلات باعث گردید که آمریکا حضور مستقیم در منطقه خلیج فارس پیدا کرده و در صدد انعقاد قراردادهای نظامی بلندمدت با کشورهای جنوبی خلیج فارس برآید.

این مشکلات عبارت بودند از:

- ۱- تصرف افغانستان توسط شوروی سابق و احتمال نفوذ بیشتر این کشور در منطقه
 - ۲- ظهور انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ م که تهدید جدی علیه همه سیاست‌های آمریکا در منطقه و جهان بوده است.
 - ۳- جنگ تحمیلی عراق علیه ایران که سرانجام با تسلیم عراق پایان پذیرفت.
 - ۴- حمله عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ م.
- البته سه عامل فوق زمینه را برای حضور مستقیم آمریکا به منطقه آماده کرده بود که گاهی سران آمریکایی تصمیم به اعزام نیروهای نظامی به منطقه می‌گرفتند. ولی بعداً اعلام می‌کردند که ورودشان به حوزه خلیج فارس مقطعی است در نهایت حماقت دوم حزب بعث عراق در منطقه شکل گرفت و آن حمله به کویت و تصرف این کشور بود که این عمل ورود نامحدود نیروهای نظامی آمریکا و استعمارگران را به منطقه حتمی و دائمی نمود. (خدادادی، ۱۳۸۱: ۹۰)

انقلاب اسلامی ایران و از بین رفتن توازن قدرت در خلیج فارس

خلیج فارس به سبب داشتن ذخایر عظیم نفت، فاصله‌ی اندک با اتحاد شوروی و سایر ویژگی‌های سیاسی اقتصادی و فرهنگی اهمیت استراتژیکی در نظام بین‌الملل داشته است. در نظام دوقطبی این منطقه یکی از مهم‌ترین مراکز رقابت و کشمکش دو ابرقدرت بود. برخی تحلیلگران سیاسی در اواخر دهه ۱۹۷۰ معتقد بودند که خلیج فارس تنها منطقه حیاتی کشمکش بین آمریکا و شوروی است. (اسدیان، ۱۳۸۱: ۸۱)

از این رو دو ابرقدرت تلاش می‌کردند با افزایش میزان نفوذ و حاکمیت خود بر کشورهای منطقه موضع برتری را نسبت به دیگری بدست آورند آمریکا با تقویت ایران و شوروی با پشتیبانی عراق گام‌های عمده‌ای را در اجرای این سیاست برداشتند. آمریکا با تسلطی که بر ایران و کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس داشت از موضع برتری برخوردار بود، با وجود این ایجاد توازن قوا در میان کشورهای خلیج فارس جزء سیاست خارجی دو ابر قدرت در این منطقه بود.

در دهه ۱۹۷۰ براساس دکترین نیکسون قدرت‌های منطقه‌ای تقویت شدند و مسؤولیت حفظ ثبات و امنیت مناطق به آنها واگذار شد. در خلیج فارس نیز ایران و عربستان سعودی به عنوان دو ستون قدرتمند منطقه این مسؤولیت را عهده‌دار شدند. الگوی موفق سیاست منطقه‌ای آمریکا در خلیج فارس از بروز بحران‌های شدید منطقه‌ای جلوگیری کرد و تداوم جریان نفت به غرب را تضمین کرد. (همان: ۸۳)

ایران با حمایت سیاسی و نظامی آمریکا در اجرای این خط مشی به ایفای ژاندارمی می‌پرداخت و ضامن اصلی ثبات در منطقه گردید. در چارچوب همین نقش بود که نیروهای ایران شورشیان ظفار را قلع و قمع کردند و این کشور با حمایت آمریکا و رضایت شیخ‌نشین‌های خلیج فارس امکان یافت تا از منافع کشورهای منطقه در قبال تهدید عراق حمایت کند.

در چنین اوضاعی قرارداد ۱۹۷۵ میان ایران و عراق منعقد گردید و خطوط مرزی معین شد. رهبران عراق با تجدید نظر در سیاست خارجی خود سیاست نزدیکی به کشورهای غربی بویژه کشورهای اروپایی را مورد توجه قرار دادند. آنان ضمن حفظ رابطه استراتژیک خود با شوروی روابط خود را با کشورهای غربی توسعه دادند و با بستن قراردادهای نظامی با این کشورها موقعیت سیاسی و نظامی خود را تقویت کردند. از این رو در اواخر دهه ۱۹۷۰ ارتش عراق به یکی از مجهزترین و قوی‌ترین ارتش‌های منطقه تبدیل شد. با وجود این ایران به سبب حمایت‌های همه‌جانبه آمریکا قدرت مسلط منطقه بود. پیروزی انقلاب اسلامی ایران در فوریه

۱۹۷۹ موجب برهم خوردن ساختار امنیتی خلیج فارس شد. با بروز خلأ قدرت در منطقه فرصت مناسبی برای عراق جهت ایفای نقش برتر در منطقه بوجود آمد. (ادیب مقدم، ۱۳۸۸: ۱۳۱-۱۳۰)

فعال شدن عراق با توجه به ساختار حکومت و وابستگی‌های استراتژیک آن کشور به شوروی زنگ خطری جدی برای غرب به شمار می‌رفت. در واقع سیاست‌های غرب با توجه به از دست دادن ایران و فعال شدن عراق دچار بحران شد. از این رو آمریکا به عنوان حافظ منافع غرب مجبور شد از میان دو تهدید (ایران و عراق) یکی را انتخاب کند و با فراموشی موقت یکی، راه‌حل‌های اساسی را در مورد دیگری به کار برد. در این میان انقلاب اسلامی با توجه به ویژگی‌هایش تهدید اصلی برای غرب محسوب می‌شد. (همان ۱۳۳)

بدون شک ماهیت انقلاب اسلامی و عوارض آن برای منافع آمریکا و غرب در ایران و نیز در سطح منطقه مهم‌ترین عامل شکل‌گیری و تشدید دشمنی میان ایران و آمریکا و نیز تهاجم عراق به ایران بود. انقلاب اسلامی ایران به سبب اهداف استقلال‌طلبانه‌اش نه تنها منافع آمریکا بلکه منافع و اهداف اسرائیل را در ایران و منطقه مورد تهدید قرار داد با سقوط سلطنت پهلوی معادلات امنیتی و استراتژیک خاورمیانه دگرگون شد.

روش ایران انقلابی در برخورد با اسرائیل شدیدتر و قاطعانه‌تر از کشورهای دیگر بود و تداوم سیاست خصومت‌آمیز آمریکا علیه ایران و نگرانی رهبران انقلابی نسبت به آن با توجه به تجربه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه دولت مصدق باعث شد که دانشجویان پیرو خط امام در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ در اعتراض به سیاست‌های آمریکا در حمایت از شاه و ادامه خصومت علیه انقلاب اسلامی سفارتخانه آن کشور که مرکز و ستاد اقدامات براندازی علیه انقلاب بود را تصرف کنند. (اسدیان، ۱۳۸۱: ۹۸)

در سال ۱۳۵۹ به دلیل ناکامی آمریکایی‌ها در آزادی گروگان‌ها از یک سو و فرارسیدن زمان انتخابات ریاست جمهوری آمریکا از سوی دیگر سیاست‌های آن کشور علیه ایران تشدید شد و به تدریج صورت خشونت‌آمیز گرفت. در نوزدهم فروردین همین سال آمریکا با اعلام تحریم اقتصادی رابطه خود را با ایران قطع کرد. یک روز قبل از آن صدام اعلام کرد که عراق آماده است با توسل به زور اختلافات خود را با ایران حل کند این اظهارات به منزله‌ی اعلام آمادگی عراق برای هماهنگی با آمریکا بود. (همان: ۹۹)

عراق و آمریکا در سال ۱۹۷۹ سطح روابط خود را گسترش دادند این امر به بازسازی روابط دو کشور و سفرهای پی‌درپی مقامات آمریکایی به عراق منجر شد برژینسکی مشاور امنیت ملی

آمریکا در دوران کارتر برای اطلاع از وضعیت عراق و برای جنگ سفرهای مکرری به عراق می‌نماید ملاقات صدام با برژینسکی در تیرماه ۱۳۵۹ در مرز دو کشور اردن و عراق بخشی از تلاش‌های مشترک آمریکا و عراق برای هماهنگ کردن فعالیت‌های دو کشور علیه ایران بود. این دیدار به منزله‌ی چراغ سبز آمریکا به عراق برای شروع جنگ با ایران بود. (همان: ۱۰۳)

از فروردین ۱۳۵۹ هم‌زمان با تشدید مخاصمات آمریکا علیه ایران عراق ضمن اعلام آمادگی به آمریکا توانایی نظامی خود را با مانورهای نظامی مرزی به نمایش گذاشت. افزایش قیمت نفت پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران برای عراق تحریک کننده بود زیرا آن کشور از یک سو توانست به منابع مالی مود نظر خود برای تجاوز به ایران دست یابد و از سوی دیگر در صورت پیروزی بر ایران می‌توانست نقش مؤثرتری در جهت کنترل منابع نفتی منطقه ایفا کند و از لحاظ میزان ذخایر نفتی همانند عربستان شود. (همان: ۱۰۷)

نقش ایالات متحده در شعله‌ور نگه‌داشتن جنگ از سیاست آن کشور در تضعیف توان ملی و تخریب ذخایر ملی و انسانی ایران پرده برمی‌دارد. پس اصلی‌ترین محور استراتژی آمریکا به تداوم منازعه بین ایران و عراق و کاهش توان تأثیرگذاری آنها بر حوادث منطقه‌ای منجر می‌شد. در چارچوب همین سیاست بود که ریگان در پاسخ به تقاضای اسرائیل برای فروش سلاح تأکید کرد که فروش تسلیحات نباید موازنه جنگ ایران عراق را بهم بزند.

آمریکا در تمام مراحل جنگ تأکید می‌کرد که هیچ یک از طرفین جنگ نباید پیروز شوند. آمریکا سیاست موازنه‌ی منطقه‌ای را در طول دهه ۱۹۸۰ پی‌گیری کرد. (همان: ۱۲۹)

نتیجه گیری

امنیت اقتصادی جمهوری اسلامی ایران به معنای توانایی تامین نیازهای جامعه، رفاه اقتصادی و توسعه صنعتی، فن آوری، اقتصادی و تجاری از طریق حفظ اصول سازمان دهنده اقتصاد ملی و دسترسی به منابع، سرمایه، بازار جهانی به اشکال مختلف ممکن است به واسطه سیاست‌ها و اعمال فشارها از سوی ایلات متحده با چالش روبرو شود

بخشی از این چالش‌ها در حوزه اقتصاد، محصول سیاست‌های آمریکا جهت اعمال فشار بر جمهوری اسلامی ایران است که بیان کننده بهره گیری از ابزارها و تکنیک‌های اقتصادی برای تامین اهداف سیاسی - امنیتی است. سیاست آمریکا در قبال ایران بر ایجاد تنگناها و محدودیت‌های اقتصادی و تجاری از طریق اعمال تحریم‌ها و مجازات‌های تنبیهی دلالت می‌کند و عمدتاً خاستگاهی سیاسی و امنیتی دارد.

انگیزه بنیادی تحریم‌های غرب این است که از طریق فشار بر مردم از نظام جمهوری اسلامی مشروعیت زدایی کرده و آن را به تغییر رفتار وا دارند. با تشدید تحریم‌های اقتصادی قدرت خرید و سطح مطلوبیت زندگی مردم ایران کاهش یافت و از سوی دیگر توانایی دولت در ارائه خدمات اجتماعی به منظور تعدیل نابسامانی‌های ایجاد شده تنزل یافت.

به عبارت دیگر تحریم اقتصادی در عمل با ایجاد افت سریع در استاندارد زندگی مردم به تهدیدی جدی علیه امنیت ملی منجر شد. علاوه بر اینکاهش درآمدهای ارزی و رواج سوداگری، اقتصاد ملی ایران، موج جدیدی از تورم و رکود را تجربه کرد که به نوبه خود موجب افزایش نارضایتی و ناامنی شد به نوعی که آثار این رکود و تورم همچنان بر اقتصاد کشور سنگینی می‌کند. از سویی دیگر وابستگی آمریکا به نفت خاورمیانه هزینه‌های هنگفتی را برای این کشور در برداشته است. لذا با توجه به وابستگی این کشور به تداوم عرضه نفت ارزان قیمت، اقتصاد آمریکا همیشه تحت تأثیر تحولات خاورمیانه بوده است.

منابع و مأخذ

الف) کتاب ها

- ۱) ادیب‌مقدم، ارشین، ۱۳۸۸، سیاست بین‌المللی در خلیج فارس، مترجم داوود غرایاق‌زندی.
- ۲) اسدیان، امیر، ۱۳۸۱، سیاست امنیتی آمریکا در خلیج فارس، انتشارات مطالعات راهبردی.
- ۳) پوراحمدی، حسین، ۱۳۸۶، اقتصاد سیاسی بین‌الملل و تغییرات قدرت آمریکا: از چند جانبه‌گرایی هژمونیک تا یک جانبه‌گرایی افول، تهران، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- ۴) خدادادی، محمداسمائیل، ۱۳۸۱، مسائل منطقه‌ای ایران با تأکید بر خلیج فارس، انتشارات یاقوت،
- ۵) راتلج، یان، ۱۳۸۵، اعتیاد به نفت: تلاش بی‌پایان آمریکا برای امنیت انرژی، ترجمه عبدالرضا غفرانی، تهران، انتشارات اطلاعات.
- ۶) قنبرلو، عبدالله، ۱۳۸۸، اقتصاد سیاسی مداخله‌گرایی در سیاست خارجی آمریکا، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۷) موسوی، میرطیب، ۱۳۸۹، مسائل سیاسی اقتصادی جهانی نفت، تهران، مردم سالاری.
- ۸) موسوی، میرطیب و امینی، علیرضا، ۱۳۷۹، نفت، سیاست و اقتصاد، تهران، انتشارات خط سوم، چاپ اول.
- ۹) میرترابی، سعید، نفت، ۱۳۸۷، سیاست و دموکراسی، تهران، قومس.
- ۱۰) یرگین، دنیل، ۱۳۷۴، تاریخ جهانی نفت، ترجمه غلامحسین صالحیار، تهران، انتشارات اطلاعات.
- ۱۱) _____، ۱۳۷۶، نفت ایران از آغاز تا جنگ خلیج فارس، ترجمه ابراهیم صادقی‌نیا، تهران، انتشارات هیرمند.

ب) مقالات

- ۱) امین‌زاده، الهام و خداپرست، ناصر، ۱۳۹۱، «نقد تحریم نفت ایران از طرف اتحادیه اروپا از منظر حقوق بین‌الملل»، فصلنامه دیدگاه‌های حقوق قضایی، سال هفدهم، دوره جدید، شماره ۶۰.
- ۲) قنبرلو، عبدالله، ۱۳۸۵، «بررسی ملاحظات اقتصادی استراتژیک امنیتی آمریکا در خلیج فارس»، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۳۳.

موسوی شفایی، سیدمسعود، ۱۳۸۵، «جایگاه نفت خلیج فارس در سیاست انرژی و استراتژی امنیت ملی آمریکا»، فصلنامه راهبرد، شماره ۳۹

